

واقعه طاهره

من نشیندی و مخالفتی از من ندیدی الناس اندام که اگر روزی موجب ملال خاطر اشرف توشده با
مراجلال شما و از من عفو کنی جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود معاذ الله که هرگز ملابی از تو بخاطر من رسیده باشد نیز که
تو ذاتی بخدا و پیکو کار و پیکو کار و پیکو کار و از خدا ترسان تری آنچه ترا از من کنم مخالفت تو مولف
من از نوموسر جان جز وفا و مهر ندیده ز کلبن تو بغیر از کل مراد پیچیدم بخانه ام بجز رنج و درد و غصه ندیده
کلی ز کلبن عشق و نشاط در هر چندی بنان خشک جوی باغی و صبر نمودی گهی که روزه گرفتی باب کنوی
نخوابی زمین ای بار دلنواز اساسی نه جامهای کزانی نه موی نه لباسی دمی به کسرت زلف شبنم از نطفی سخن
بغیر رضای من فکار نکفتی فخر میگوید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نماز ظهر مسجد شریف برده و از نماز فارغ شده
متوجه بیت الشرف بود که جواری با استقبال آنحضرت شناختند که به کنان و ناله کنان حضرت چه چیز است که شما
کران و پریشان میبایم خروشن آوردند و گفتند اعلی مولف بیا که بر فتم سوخت اشیا تو نمود فاطمه
عز و جنان ز خانه تو بیا که حضرت زهر اسیر فر دارد هوای خدمت خیر البشر دارد جناب امیرالمؤمنین بنوعی
سرعت فرمود که رد از دوش و تمام از سر آنحضرت افتاد بر آمد تا نزد یک بسوز خیر البشر و سر آنحضرت را برداشت و بر
دام گذاشت و ندای از هر آنجا کرد که اینها جواب نشیند فنادها یا بنت من حمل الزکوة علی طرف ردائه و بدلتها علی
یعنی این دختر آنکسی که زکوة را بکوشد در اصل منفرود و میباید فقرا جواب نشیند فنادها یا ابنة من صلیت باللیل انک
بی السماء مشی یعنی این دختر آنکسی که نماز کرد با ملائکه آسمان باز جواب نشیند پس گریه آنحضرت از روی گفت با
فاطمه کلین فانا ابن عمک علی الخ طالب پس کشود چشم خود را و نظر کرد بسوی آنحضرت و گریه آنحضرت نیز گریه
و گفت زهر انعم بیغم تو علی فامن سخن کوی و لحوال خود را بیان کن فقال یا نعم ابی اجد الموت الذی لا بد منه
ولا محصر عنه یعنی گفت فاطمه زهرا ای بیغم من بدستی که منیام من موت این چنینی را که ناچار است و باقی آنرا
ازان نیست و چون آنحضرت را می که بود در دنیا و با نسب بسیار سخن و اندوهگین بود غم فرزندان گرامی خود فاما
حسن و امام حسین بود که از حضرت رسالت استماع نموده بود که اشقیای امت بعد از آنحضرت چه ظلمها که بر ایشان
خواهند کرد با اینکه میدانست که حضرت امیرالمؤمنین پناه و ملجأ ایشانست و نا آنحضرت در جنت خواهد بود
کسرا یاری ظلی و جوری علامه نسبت ایشان خواهد بود سفارش ایشان را پناه و لایب پناه مینکرد و میگفت یا علی
ان انت تزوجت امرأة لبعولها بونا و لبعولها و لادی بونا و لبعولها و لادی بونا و لبعولها و لادی بونا و لبعولها و لادی بونا
غریب فانهما بالامر فقد اجدوها و ما بعد ان قد هما قالوا لایة یقتلهما و بعضهما حاصل است که میگفت ای
عم بعد از من لا بد است از برای تو زنی را بشرف از دواج خود در آوری با فرزندان من خازن سلوک نمایی که بگردد
و یک شب در نزد خود و بگردد و یک شب در نزد فرزندان من با شوهر و صحره روی ایشان که ایشان بگردد
مادر دانند و فردا صبح خواهند نمود در حالی که بنیم و غریب باشند مشب و بگردد که من میبایم ایشان را فرزند
میکنم ایشان را و ای بر امتی که میکشند ایشان را و کینه مورزند با ایشان و در میگویند که فخر میگفت قالوا لایة یقتلهما

جداول

۱۰۴

و بعضیها و میگویی تا اینکه از کرم سناکت شد فقال علی بن ابی طالب ما هذا الخیر الوحی منقطع عنای یعنی پس
گفت علی اینجای طالب که از کجا این خبر توست رسید ایفاطه و حال اینکه بعد از حضرت رسالت وحی منقطع شد از ما
فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَسَنِ رَقَدَتِ السَّاعَةُ فَرَأَيْتَ جِبْتِي رَسُولَ اللَّهِ فِي قَصْرِ مِنَ الدَّرِّ الْأَبْيَضِ فَلَمَّا رَأَيْتُ قَالَ هَلْبَتِي يَا بِنْتِي قَالَتْ
إِنَّكَ مَشَانِقُ فَعَلْتَ وَاللَّهِ لَأَسْتَدِثُّ شَوْقِي إِلَى لِقَائِكَ فَحَالَتْ أَنْتَ الْكَلْبَةُ عِنْدِي وَهُوَ الصَّادِقُ الْوَعْدُ وَالْوَحْيُ
لَمَّا عُدَى بِعَنِي كَفَتْ فَاطِمَةَ كَمَا إِي أَبُو الْحَسَنِ فِي رَيْنِ سَاعَتِهِ دَخَوَابِ بَدَمِ بَدْرٍ مَرَسُولِ خَذَازَاكَ رَضِي بُوَدُ مِنْ أَيْ قَوْتِ بَعْدِ
چون حضرت ^{نظر} بمن افتاد فرمود بدختر من بیابوی من بدستی که من مشائی الفانوام پس من گفتم قسم بخدا بدستی
که شد بد تراست شوق من بملاقات تو ای پدر پس فرمود تو در این شب نیز من خواهی بود و اوست تراست و
و وفا کننده به عهد خود چون شاه و لایب این بخت از جناب فاطمه شنید که بان و اندوهگین و نالان و جزین
کرد بد بزبان حال میگفت ای مونس روزگار من و ای غمگسار من **مَوْلَعِبَر** هیچ روشنی دیده به تو بینا نیست
جدا ز روی تو منم جمع محفل مانیست اگر یکلبه من زهرم اید از کردون مزاجه حاصل از انت زهره زهرانیست
پس حضرت امیر جناب فاطمه را در دستر خا بایند و روانه مسجد شد و عبادت و نماز و تضرع و نیاز حضرت بی نیاز مشغول
کرد بد و در کشف الغم و غیر آن روایت کرده اند که چون وفات حضرت فاطمه نزدیک شد اسماء زوجه حضرت را
طالب زافرمود که ای بیادنا وضو بسیار چون آب آورد بجهت تهیه اقبال کعبه قریب المی وضو ساخت و بر روایتی
غسل کرد و نیکوترین غسلها و بوی خوش طلبید و خود را خوشبو کرد و این دو جامهها نپوشید **مَوْلَعِبَر**
روی چون خورشید تراست از نختت پس بجزت دست از جان بست بعد از آن بانوی حورا القای شد
سخن سرفرمود و آنکه هیچ پای قطره کز آب دستن میچکد کلبنی از باغ ایمان میدهد پس فرمود ای اسماء
وقت وفات پدرم چهل درم کافور از بهشت آورد و آنحضرت انکافور را بشه کرد یکی از برای خود گذاشت و یکی را
برای من و یکی بجهت پسر عم علی انکافور را بیاورد که مرا با آن خنوط کنند چون آورد فرمود که نیز دینت سزید که از این
بگفت و پای بشید کرد و خایید و جامه بر روی خود کشید **مَوْلَعِبَر** نرکز چشمش از تاب رفت بخت
مصطفی و خواب رفت چون بر بستر راهم اعزاز نخت مظهر اسماء با اسماء از گفت فرمود ای اسماء
در استانه حجره صبر نمای و بعد از آن مریم خوان اگر جواب گویم بدان که من پدر بزرگوار خود ملحق شده ام پسر
عم علی را طلب کن اسماء ساعی انتظار کشید و بعد از آن آنحضرت اندک جواب شنید گفت بدختر محمد مصطفی را
بفرست اولاد آدم و حوا ای سلیمان جلیله صاحب معراج و ایصیبه مرخصتد با فرای او ذمک و تاج جواب شنید
گفت آه **مَوْلَعِبَر** بخت تمام ال پیر بخواب شد بنیان کاخ عصمت عالم خراب شد وقت عزای دختر خیر
البشر رسید هنگام نخت شد بن بوترا ب شد پس پدر آمد و جامه از روی مبارکش گذاشت دید که آن
راضیه مرخصتد ای از جویشید و طایر کش ایشان روح شریفش هوای دایم قضای حق تعالی پرده است پس خود را
بر روی جدش پنهان کرد و آن بدن مطهر را میبوسید و میگفت بدختر خیر البشر سلام مرا بخدا منت

وفات صدیقه طاهره

بزرگوار خود برسان اسماء در این مکالمات بود و کبره وزاری مینمود که ناگاه دولو لوصدفا اعتبار و در کوه
درج افتخار شمس المشرقین امام حسن و امام حسین علیهما السلام از در در آمدند و گفتند ای اسماء مادر ما چرا ^{ان}
بجواب گفته است اسماء گریست و گفت که این نور دیده کان احمد مختار و ای جگر گوشگان حیدر کردار ما در شما بخواب
رفته است لیکن بجوار رحمت الهی پیوسته است ان دو حال حدیقه رسالت دویدند و خود را بر وی حضرت افکندند
یکی روی انور شامی بپوشید و یکی چین بر پای مبارکش میاید اما حسن میگفت ای مادر ما من سخن بگو پیش ^{اول} و هم از دنیا
مفارقیت نماید امام حسین میگفت ای مادر من حسین تو با من تکلم فرمای پیش از آنکه دلم شکافته شود و از دنیا مفارقت
کنم امام حسن روی مادر را بپوشید و امام حسین پای انحضرت را و کبره و ناله مینمودند ان قصه آن دو کلین کلشن ^{است}
واصطفا و در فخل چین امامت و ارتضا با فرزندان ناله و غوغا بر وی جسد مادر حور لقا نوحه بر آوردند و بزبان حال
میگفتند **لؤلؤ** مادر و بلبل کلستان توایم مادر و پریه بستان توایم **لازم** محفل ما ممداری شمع
سوزان شبستان توایم ای مادر ما از کوه در وصل خود باز کن اسماء پیش آمد و گفت ابد و جگر گوشه رسوخند
و در نور دیدگان علی مرتضی بجزیر پدید پدید بزرگوار خود را مطلع سازید **لؤلؤ** خبر دید بان با
ناغ امامت که کل نماند ز کار و رفت سر و زبستان پیر ایشان با خاطر ایشان و دیده کر بان دل دردمند و
جسم ستمند از خانه بیرون آمدند **لؤلؤ** آه از ان ساعت که با چشمان تو سوی مسجد میشدندی نوچه ^{کر}
خارغم از مانم زهرایا دست حسرت از غم مادر بگر ناله جانوز شانه از در جهان میشنیدند و جهان ^{البشر}
سبطین اطهرین افغان و خیران و نالان متوجه مسجد بودند و ناله وزاری مینمودند و چون صدای غم فزونی
ایشان بسمع موالیان که در مسجد بودند رسید با استقبال ایشان شنافتند و ایشان را بحالت ندیده و غریبافتند
پیش رویدند و گفتند اینور دیدگان رسول خدا مگر ز دیده شما کر بان منباد مگر جای خورا خالی دیده ^{حسبنا} ایشان
گفتند **لؤلؤ** ماتم ما را داد کر کردون کردن تازه کرد باز با ما اسماء ایذاری اندازه کرد مادر ما
رخساز جهان سوی جهان کشید و از این سبب است که ما نالان و کر بان کردیده ایم آمده ایم که پدید بزرگوار خود را
مطلع سازیم و سرعت نمودند بسوی بزرگوار خود آه چون حضرت امیر المؤمنین ایشان را بحالت دید و از وفات
فاطمه زهرا مطلع گردید بدوی در افتاد و مداموش شد و چون انحضرت بهوش باز آمد میفرمود که این سر را
مصیبت پدید بزرگوارت خود را بتولی میدادم اکنون در این دو مصیبت خود را بکه بتولی دم **لؤلؤ**
پس از وفات پسر تو با من بودی زوی مهر و وفاغم کنار من بودی اگر درخت رسالت بیاد خاثر
رفت تو کلین چمن افتخار من بودی بر وز بودم اگر در میان اهل جفا تو با وفا بشاند و کنار من بودی
چنانکه مادر تو بود یا ور پدرت تو باور من و خوشتر و تیار من بودی میگفتن از هر بعد از تو خالک بر سر
باد و شهری چند در مصیبت ان حضرت میخواند که زمین و اسمان را بگریه در آورد و چون خبر وحشت از

در مدینه منتشر شد مردان و زنان همه گریان شدند و صدای شیون از خانه های مدینه بلند شد و یکی
از مرد و زن بخانه آنحضرت دویدند زنان بنی هاشم در خانه آنحضرت جمع شدند و نزدیک شد که از صدای
شیعیه و کبره ایشان مدینه بلرزد زاید و ایشان میگفتند ای سیده زنان و ایخانتون زمان واید خیر پیغمبر
الزمان مصیبت تو تازه کرد ما نام رسول خدا را این حضرت امیر المؤمنین بموجب مصیبت آنمقصوم در خانه
خود متوجه غسل دادن و تجهیز آنحضرت شدند قصه میگویند که امیر مؤمنان آنسیده زنان را از آب طهور
غسل داد و از جنو ط رسول خدا حنوطش کرد و کفنهای هبتر از سندس هشت بار پوشانید پس چون خواست
سر کفن را پوشانند در داد فرزند آن که ای ام کلثوم و ای زینب و ای حسن و ای حسین هلم و انزل و امن امکم فقد انزل
و اللقاء فی الجنة یعنی ای فرزندان بیاید و زادی از لغای ما در خود بر دارید که دیگر آن حضرت را ملاقات نمود
کردم کرد در بهشت فاقبل الحسن و الحسین و هوینا دین یا اماء و احسناء حسرة لا تطغی ابدان من صدق جدهنا محمد
و اما فاطمة الزهراء یعنی نزدیک شدند امام حسن و امام حسین بسوی ما در خود و میگفتند ای ما در این آنحضرت
که خاموش نمیشود از دوری جد ما و ما در ما پس خود را بر روی جسد ما در انداختند و گفتند ای ما در بصدای
نوشوم سلام ما را ای جد ما برسان و بگو که بعد از تو ما در دار دنیا بتم و غریب مانده ایم و با داغ شما نظر فرمایند
مثلا کردیم از حضرت امیر المؤمنین مرویت که چون حسن و حسین بر سر نعش ما در مهر کردند و در خود فاطمه آمدند
و آغاز کبره کردند نمودند دیدم که فاطمه زهرا حرکت در آمد و دست خود را آورد و ایشان را بر سینه خود چسباند
پس ایشان میگویند که هاتقی او از داد که یا ابا الحسن ایفقم ما عنها فقد ابکینا و الله ملائکة السموات یعنی ای ابو الحسن
حسن و حسین از روی جسد ما در بردار که از کبره ایشان ملائکه آسمانها بگریه در آمدند پس ایشان را امیر مؤمنان از
روی جسد ما در برداشت و آنحضرت میگریست و اهل بیت رسالت نیز میگریستند و شاه ولایت میفرمود در آنوقت
اعظم الاشیاء عندی و فضلك فاطمة ادهی التکول سابقی حسنة و انوح شجوا علی خیل مضی اسما سید اباعتر
جودی و اسعدی فخری ذاتم ایکی قلیل اموالیان ملائکه آسمانها بگریه در آمدند در وقتیکه امام و امام حسین
زنان و ذاع بانادر حور لقا رسید و آسمان خون گریست در وقتی که دختران مظلومه امام حسین و خواهران امام
زینب العابدین در قتلگاه خود را بر روی نفس غرقه در خون پدید آمدند غریب خود افکندند و آنحضرت را و ذاع نمودند
و شمشیر و جمع کثیر از کافران بجهت تمام ایشان از آن جسم شریف جدا کردند و بر شران برهنه با دست بسته و تن خسته سوار
نمودند و از کربلا بکوفه و از کوفه بتهام بردند القصة مردم در در خانه حضرت امیر منظر بودند که بتشیع جنازه چنان
فاطمه حاضر شوند که با از آستانه خانه بیرون آمدند در داد کبره بیرون آوردن آنحضرت را تا خیر انداختند پس مردم
مقتضی ساخت چون جهان بنام سیده زنان لباس سیاه شب در بر کرد شاه مردان و امام حسن و امام حسین و عمار و
مقداد و عقیل و زهیر و اباز و سلطان و بریده و کوهی از بنی هاشم و خواص آنحضرت نماز کردند و آنحضرت را بسوی
روضه پدید آوردند و خود بر دند و جناب امیر المؤمنین نفس آنمقصوم را بر داشت و نزدیک شد بسوی حضرت در ستا

شهادت جناب امیر

۱۰۷

پناه و کفّت السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله النعمة
واصله مني اليك وكذا بك وهي ابنتك النازلة عليك بفنائك وان الوديعه قد انزرت والرهينه قد
اخذت فواخرناه على الرسول ثم من بعده على الرسول وقد استوت على الغبراء وبعثت عن الفقراء فواخرناه على
الرسول ثم من بعده ثم ^{النبول} والسنا امير المؤمنين بيكفنت يا رسول الله برؤسك امنت ما نبتى كدر وذكارة من
سيري كما كنون بسوى نوكر ذبيد بس خروشن مرورد واخرناه بره مزارقت رسول وبعدا ان بر مزارقت بتول و
سبار سخنان محنت امير كرمه انكيز بيان فرمود وآنسده عالمنا بر بسوى مدفن بردانا لله واننا اليه راجعون
مجلس چهارم از تكميل باب اول در بيان شهادت با سعادت خورشيد و ايت شاميتشا
كشور هدايت غمخس مشارق و المغارب بالحسين على اربع طالب محمد باقر امين اولياءه بعظيم البلاء و
لغصهم بجبل السماء الذي اخضر الازكيا بان نالوا الى ذروة الشهادة العظيمة ونصلي على امين الوحي حسنا
اللواء والمورد عند الحوض للاخيه والاعلاء والصاعدي المراج لهلة الاسراء احد من الاوصاف الاجلاء الحمد
من الاشراف والاباء الرسول المختار المصطفى عليه اضافة الخبز والشاء ما دامت الشمس مضببته والفتحة السماء
وعلى اله الطاهر من الاضياء الطيبين الجناب حج الله على اهل الارض والسماء وعلى الصراط الادل لا سيما الغار من عرصة
ضغام احلام الفطانة البيرقورة الفضاة الساكنة محراب العبادة الضمك عند شدة الجادلة المنصوب بالملك
النازلة باب مدينة العلوم الباهرة بسوى الدين وقره عيون العارفين وقائد الفير المحجلين بيد الله فوق ايدي العالمين
الانزع الطيبين الاشجع الملكين ومن قبله اهل السموات والعبرة على الارضين ومن صلى في كل ليلة الف ركعة فامر
حتى في عرصة البقيع من باب على فرش الرسول الامين ولخارعة على نفس الميتين ومن كان على الاعلاء عينا بأوجهة
للمؤمنين ومن كان ابتر من الاب الايتام والمساكين المجاهدين بسبيل الله ومن النبي بمنزلة هرون من موسى وحيضه
انى ملأه ومن بناهى به الله مع ملائكة السماء ومن بات ثلاث ليال بلا عشاء وغشى وبالتهار صام لله فاجز
ارواح الكفرة وقابل النفس الملهدة النازلة فيمن الغرير الجبار لافى الاعلى لا سيف الاذو الضار و احوى الباب
جامع جبر على الخندق الفخار امام المقول من شرب الاشرار عذبة على اهل بيت الاطهار ودرس رئيس الكفار الفخار
الزاني وابن الزاني عبد الرحمن محمد الغدار لعنة الله الملك القهار اسفاه من جيم الشارة باسم الجنة والثار الشهيد
الشجاع في المحراب كان من دمه العظيم على شيخ جناب الهام من مصيبة من قتل عبيد بن صلوته فما اخصى عليه الا الله الاما
الغالب على طالب روجفداه **مولف** فان ذكره من بيداد كركردون بيروفا خدو كسوز معني
صورتش از دنيا شو كر نام او شد جهان محنت را بكر حور و در حلك احمد حبيب خالق بكنا شهنشا
خدم پرورد امير المؤمنين جرد و بن خالق الكبر على عالم اعلا فلك ميكنف كرمولود او را علك غاني حركم
خواند صبح رحلتش ز البله اسرى بنود اندر خورشامين و در حشر عالم امكان مكان بكرند اندر اشيان طار اعلا
بعدا در حلك حضرت خبیر البشر از زمان شهادت شاه تشنه بكر بخاندان نبوت و رسالت مصيبي خون مصيبت

جلد اول

۱۰۸

جدد صفدر واقع و ساج کردید زیرا که صبح شهادت آنحضرت چون شام رحك خوانند و در سر بود و شاه
و علقش مانند صبح سبب فاطمه زهرا سبطین اطهر پیش چون ابرقازان کریمان و زینب و کلو مشرفا طه سا
در نام پدر بزرگوارنا از خلائق انبیا از ملائک ساکنان ملاه اعلا کرپسند و در آن حضرت بستند
مؤلفی اندم بنای شرح پیمبر خراب شد کر خون جبین شاه و لایب خضاب شد روزی گرفت
ظلت عصیان زمانه را کان افتاب کرد و نقاب شد از سینه شریفکاه اتشین از دیده ملک بزم خون
از هجر و گل آنرو سالار اولیا فاکام شد جهان و جهان کامیا شد و کیفیت از قضیه عظمی و واقعه
کبری این نحو است که چون امجد اکبر و اصغر ان بکر زیده علی اکبر نهایت رسید و اسباب شهادت آنحضرت
صفا کردید از انجمله که هر چه از خوارج در مکه معظمه متحد شدند که آنحضرت را شهید نمایند و معویه و عمرو بن
العامر را نیز بقتل رسانند عبد الرحمن بن ملجم را دیدی که از روز اول سکه شقاوت و ضلالت ابدی رسیدی و
از تکاب این عمل بنام انعمون بود قهقهه قتل شاه و لایب نمود و متوجه کوفه کردید مؤلفی شد زینب الله
تایب الصتم از برای قتل مولود حرم چون بکوفه رسید روزی در خانه فریدی از طایفه بنیم الزباب
قطره ملعونه را دید و فریفته جمال ان زن بد فعال کردید مشغولی ذره ذره کاندین ارض و سماست
جنس خود را همچو گاه و گاه باست اتر عشق آن نابکار در کانون دل کفر منزش شعله و زامد و سر حدش قلوب
خلت عن ذکر الله ابتلاه الله بمخز الشوق اشکار شد او را اینکاح خود دعوت نمود چون قطره ملعونه نیز از خود
بود و پدر بزرگوار شاه و لایب در جنگ خوارج بقتل رسانیده بودند گفت ای مردی تو از من حاصل شو
اگر سه هزار دینار دزد و کبیری و غلامی بجا بین اوری و حیات من موقوف بقتل کشنده مشرکان امیر مومنان
مؤلفی ابکر وکیل من بدزد نمود و است سورت و در ماتم شیر خدات انکار گفت زور و غلام
کینه عکس اما قتل و لایب امر بیت دشوار و مزافذت بکشتن ان بزرگوار نیست مؤلفی انکه عرش و
فرش را باشد مدار هست هر چه بر این اشکار انفاجره گفت در این باب باید اندیشه نمود در مقصود او
چهره اما ان کثود القصر چون اندر کافر کیش بداند پیش در مذبح موافق و مرد و موافق بودند اندیشه بسیار
در ارتکاب قتل جید و گزار بودند و آخر الامر ای ایشان باقرار گرفت که در هنگامی که انمقریب در گاه بی تبا
در نماز باشد مرکب قتلش شود مؤلفی بگفتند ان زمان کاند نماز است بزرگوار شاه بی نیاز است
ببین در خاطرش غیر خدا نیست دل جو منزش با ما سوی نیست کشایم ان زمان بر کشتن دست
که دست اند شمن و باد و دست پیوست بلو سرشت اهل ضلالت از عداوت خاندان جلالت بود اگر کسی
خدا نباشد باد و بستی که عبادتش را دانند و از سعادتش مطلع باشند چگونچین عداوتی در زند مرفق
که در بعضی از غزوات پیکان نیری بنای فلک فرمای شاه و لایب امجد رحمان از بیرون آوردن ان حاجز
شدند از شدت و آلی که غرض میشد در نماز ان پیکان از پای آنحضرت کشیدند و مطلع ما اثر نکردید چو فرزند

کیفیت شهاب کاتب

۱۰۹

سیدالشهدا در محرابی کربلا متوجه نماز گردید از هر طرف ترکین از کمان ستم بجانب آن مقرب دو کلاه
المی کشادند و خاطر ایشان هر چه وجه پیشان و ملتفت ایشان نشد تا از نماز فارغ گردید **مؤلفه** در آنجا
انقبله اهل صفها بودی پروا از ارباب جفا نزد جانان عاشقان را بیکان ای عزیزان نیست پروای زجان
چون علی شاه سپهر آتما چون حسین انقاد اهل وفا اشته شاه شهیدان را پدید انقاد و کبریا را پسر
پدر نیبای معراج نماز این پسر اراستخانیاز ان پدر سر کرده آمدن این پسر زده خان یقین هر یک
در کشورین نامور ان یکی آمد پدر این بیک پسر العتقه ان نام مردی که از اقس دوزخ ازادی ندادار گفت
من این شهر نیامدم مگر جهت قتل علی ابن ابیطالب و ان ملعون و ان ملعونه متصل در انتظار فرصت بودند
تدبیر این امر خطر می نمودند ان شاه ولایت که از اسرار هر کس آگاه بود مکرر شهادت خود را بشعیان اخبار و
می نمود روزی در منبر آن شهید محراب عبادت دست بخاس شریف خود کشید و فرمود چه چیز مانع شده است
شقی ترین امت را که محاسن از خون سیر زینکین نماید مردی از علمای هود بخدمت ان حضرت آمد و گفت یا
تویی وصتی پیغمبر الزمان فرمود بلی هودی گفت بجز صی صغیری هفت بلیه و امضا وارد میشود در حیات ان
و هفت بلیه بعد از وفات ان پیغمبر بیان فرما که ان بلیات بر تو واقع شده است شاه ولایت یک بلیه است و
امتحان ان بیان می فرمود و ان هودی تجب نمود و احتجابی که حاضر بودند تصدیق میکردند فرمود که یکی از
انها باقی مانده است نزد یک شده است که ان نیز بر من واقع شود مرد هودی بگریه درآمد و اصحاب ان حضرت
فریاد بر کشیدند و گفتند ایست کردیم ان بلیه اخر را بیان فرما ان حضرت اشاره بخاس شریف خود کرد و فرمود بلیه
اخراست که ان محاسن بر از خون سر من زینکین خواهد گردید ضرب تیغ بدترین امت در ان وقت صدای مردم بگریه بلند
شد و شیون خلافت بجدی رسید که در کوفه هیچ خانه نماند مگر اهلش از بیم ان صدای و ن دویدند ان هودی در صا
ساعت بردست ان حضرت مسلمان شد و شب و روز در ملازمت ان حضرت بود تا بدرجه شهادت برسد مشهور
میان علمای شیعه است که در شب جمعه نوزدهم ماه رمضان در هنگام طلوع صبح که شصت و سه سال از عمر شریف ان حضرت
گذشته بود در چهل و سه سال از بخت دنالت کسی است از مدت امامت ان حضرت و پنج سال از انتقال خلافت طاهری
از اهل ضلالت بسوی معدن معرفت و انصاف در مسجد کوفه ضربت خورد از دست ابن ملجم مرادی خانجی ملعون و
و در ان ولد الزنا و شیب ان چهره و اشعت ابن فیسر قطامه زانیه دختر اخضر سود الله تعالی جهها و در ان شب قطامه ملعون
خیمه در مسجد زده بود و مشغول اعتکاف بود و ان نامردان نیز در خیمه او بودند و ان ملعون نه جامها بر سر سینه
دلان بت و شمشیرهای زهرآب دار بدست ایشان داد و ایشان را بر من فرستاد و ان سه غدار ابو بکر شعاعی کردار
عثمان اطوار نیز در ان در می آمدند که حضرت داخل میشد و در آنجا فرار گرفتند که چون شاه ولایت داخل کرد
متوجه نماز شود کار خود را بگذارند از زینب خاتون دختر امیر المؤمنین هر و بیست که چون شب نوزدهم شهر رمضان شد
پدر بزرگوارم بعد از فراغ نماز از مسجد بخانه تشریف آوردند و بنان خشک جوی با قدری نمک افطار نمود و زیاد از

سه لقمه تناول فرمود و تمام شب را عبادت بسر رسانید و هر لحظه عیان سخن خانه میآید و نظری سوی آسمان میکرد
و میگفت صدق رسول الله و سخنان حضرت امیر و خشت انگیزی که دلالت بر شهادت آنحضرت بود میفرمود و گویا در
انشاء ارکان زمین و آسمان منزلزل بود و آنحضرت و ذاع عبادت پروردگار میفرمود و شب جمعه با اهلیت عصمت
با نوحشت و اضطراب نگذشت مگر شب جمعه دم عاشورا که روز شجابت سید الشهداء در صحرائی گریه کرد و در آنجا
رسید جناب زینب خواتون شب جمعه نوزدهم ماه رمضان زادید و شب جمعه دم عاشورا نیز رسید انشبی بود که
پدر بزرگوارش و ذاع عبادت پروردگار خود مینمود و انشبی که برادر نام و در شب تربیت الت حرب بجهت جهاد با دشمنان
میفرمود و در انشب جید رکعتی شکرانه در بستر خوابید و روز انشب سید الشهداء در میان خاک و خون
منعاطی با آقا در انشب که شاه ولایت خبر شهادت خود را بعزت ظاهر میداد و اعدای آنحضرت در شهر کوفه سوای سه
نفر خارجی نبودند و در انشب دشمنان سید الشهداء از کوفی و شامی زیاده از سی هزار گذار بودند مرویت کرد
انشاء ولایت در خانه فرزندش امام حسین شریف داشت و ارشاد میکرد فرزند بلند خود را
که در شب عاشورا چه گونه و ذاع عبادت پروردگار نماید و چنان طریق اطاعت و بندگی را بیاید چو
سز پیک شد امیر المؤمنین محمد پد و ضومود و اراده مسجد فرمود مرغابی چند در آنخانه بودند پیش آمدند و فریاد بر
و دامن آنحضرت را بمقتار گرفتند و نمیکذاشتند آنحضرت را که بیرون رود در خزان و فرزندان خواستند که ایشان زاد و زبانیند
فرمودند من صواحبتیها نواحی یعنی اینها الحال فرزندان در فراق مستند و بعد از این نوحه کنندگان خواهند بود
حسین عرض کرد که یا ابناء این چه فالپست که منیر و چه حدیثی است که میفرمائی شاه اولیاء فرمود این فرزندان فال نیست
اما دم گواهی میدهد که در ابناء از جمله شهیدان خوام بود پس یک فرزندان را بر سبیل و ذاع سخن گفت که گویا از در
دیوار آوار ضراق الضراق استماع میفرمود و بدتر از انشب روزی بود که امام حسین عزیمت میدان فرمود و کودکان
و دختران و خواهران غریبان حضرت در دوش ایستاده بودند و سخنان آنحضرت را میشنیدند و سپیدند که بکین
تنها روی چندین هزار نفر عذاب بود و مفرقی از برای او نیست مگر کشته شدن پس حضرت امیر المؤمنین بمسجد روان
شد و میگفت خلوا سبیل المؤمن المجاهد لا یعد غیر الواحد یعنی راه دهید مؤمن جهاد کننده را که مگر غیر از معبود
یکناز این بهتر نکرده است عبد الله محمد از وی میگوید که من در انشب در جامع کوفه بودم با گروهی از اهل مضر و انشب
عبادت اجنا میکردیم که شاه ولایت داخل مسجد شد و مردم را ندای نماز در داد و فرمود الصلوة الصلوة و
آمد در محراب متوجه نماز گردید **لوقصر چه آمد در نماز انصاحب تاج خرد کفنا محمد شد بمصراع**
چه مصراع که از عرش افزون بود ز مصراع خیال ما برین بود فرازان نشیب منظر حق نشیبش اوج عرش شاه
در انمصراع شد صاحب از برید از خلق و با حق گشت دمسار مرویت کرد در انشب این ملجم مرادی ملعون و شیط
و در آن در مسجد بیدار بودند و انظار آنحضرت را میبردند و چون آنحضرت از آن فارغ شدند و تسبیح خوانان
متوجه محراب گردیدند و صلوات بخند رال او میفرستادند و خفتگان را از برای نماز بیدار میکردند چون با بن

شهادت جناب امیر

ملجم ملعون رسید آن ملعون بر دو خوابیده بود آنوقت خفته را بیدار کرد و فرمود بر رو خوابیدن خواب شیطان است
و بدست راست خواب موئینانست و بر پشت خواب پیغمبرانست پس فرمود آن ملعون از قصدی که کرده نزد پادشاه
که اسمها از هم نباشد و زمین شوق شود و کوهها سرنگون گردد و میدانم که در زیر جامه چه پنهان داری و این
بگفت و از او در گذشت و بحراب در آمد و متوجه نماز گردید و چنانکه عادت حضرت بود رکوع و سجود را بسیار
طول میداد پس این ملجم ملعون حرام نیز دستون آمد که نزد پادشاه بحراب بود ایستاد و چون آنحضرت سر از سجده
برداشت آنظام قدم پیشتر گذاشت و ضربت بر سر آنحضرت زد فضا را بجائی فرود آمد که عمر بن عبدود در
جنگ حراب بر سر آن بر کزیده و رب الارباب زده بود **مؤلفه** آنکه از او گشت کل نار خلیل آنکه علم احوت
از او جبرئیل خضر انبیا بود در ظلمات نور برده موسی را بوی کوه طور عیسی بر زهرش در همان شد
سوی چهارم آسمان آنکه چون بمقرب از او آگاه شد بوسفانند مصر از او شاه شد در سینه شرع و دین بود
آفتاب خواند او را مصطفی فضل الخطاب نوح بخش خضران امل از آن منزلیت فرای معراج نماز پنج کین شکافند
تا پیشانی اش خون روان شد بر رخ نورانی اش منکسف کرد بدجرم آفتاب آفتاب شرع شد اندر حجاب حضرت فرود
بیلله و بالله و علی علیه و رسول الله و این کلام را فرزند دلیندش سید الشهدا در صحرائی که بلاد در وفی گفت که تیری
پیشانی نورانی اش زدند از من جامه برداشت و بر آن جراحت گذاشت ابوحنوف و ولد از نایب سه شعبه زهر را داده
و سینه و کینه اش که غزن اسرار الهی و مهبط فوضات نامشاهی بود زد و آنرا باعث آنشد که آنحضرت از حیات خوش
ما بوس کردید و با از رکاب کشید و گفت بسم الله و بالله و علی علیه و رسول الله یا رسول الله فدایت کردم جفای است
تکر و وفای ایشان را ببین که بعد از تو با وصیت جید کردی و فرزند دلیندش از کوار چه کردند تیغ بر سر آن زدند
و تیر میزدند و اصلیت ظاهره تو بر سر و سینه زنان در کوفه و کربلا کرمان و نالان بودند **مؤلفه** نوحه کرد
بودند آل مصطفی گاه اندر کوفه که در کربلا گاه اندر میان شاه حنین گاه بر فرزند دلیندش حسین الفصحی چون
ضرب بر سر آنحضرت رسید بکلام فرزند پیرت **الکعبه عذاب اللسان** کردید یعنی دستکار شدم قسم بخدای کعبه چون
امل سجد صدای آنحضرت را شنیدند بسوی محراب و بلند چهره دیدند و دیدند که آن کشتی نجات در بحر خون افتاده
خاک بر میآورد و بر جراحت سر خود میزند و چون آنشیر را بر صراب داده بودند اثر زهر بر بدن شریف آنحضرت
دوید و رنگ نازنین آنحضرت بزردی مایل گردید و آنحضرت این آیه شریفه را تلاوت میفرمود **مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ**
وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ فِيهَا نُعَذِّبُكُمْ تَارَةً أُخْرَى یعنی از زمین خلق کرده ایم شما را و در زمین بر میگردد اینهم شما را و از
زمین بیرون میآوریم شما را بار دیگر و بگرم و بپست که چون ضربت آنرا بدی نامر که بر شاه مردان رسید زمین لرزید و در
پامان موج برداشت و در کفای مسجد برم خود و اماها بر خود لرزید و خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و جبرئیل
در میان آسمان و زمین صدازد که **وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ** یعنی **المصطفی** رسید **الوصیاء** قوام الدین و اول السلیم مشیدارگان
المذابره و مهد قواعد الولاية **تمسک** تلك الایمان **عمرة** الوثقی **علی المرتضی** و چون این ندای غم افرا کوشش اصل بیت ظاهر

رسید ام کلثوم دختران حضرت طایفه بر روی خود زرد و کربان خود را چنان نمود و فریاد با ابناء و اعلیاء
 و اعمداء بر آورد و افغان و خروش آن معصومه را کسی بان نخوینده مگرد و هنگامی که در صحرائی گریه بلبلان را ناموش
 امام حسین شهید شد و آواز قتل حسین بگوش هوش آن زکریه ظاهر رسید و آن بود وقتی که جبرئیل دیوانه وار
 در میان معرکه گریه می کرد و می گفت ^{و فریاد میکرد} و احمدا و ماه و احسبناه و اگر مرخص می بود فریادی میکرد که تمامی خلق
 میشدند بخت رسیده که چون امام حسن و امام حسین علیهما السلام اواز غم انبیا جبرئیل را شنیدند بی الفو
 بسوی مسجد دویدند و دیدند که مردم نوحه و فریاد میکنند و میگویند و اماماه و اعلیاء بخدا قسم که شهیدان
 غابدی که هرگزیت را سجد نکرد و در زامخدا جهادها کرد و شبیه ترین بود در اطوار و کردار و گفتار با محمد
 اه چون آن دو امام معصوم داخل مسجد شدند بخروش درآمدند و فریاد با ابناء و اعلیاء برکشیدند و گفتند کاش ما
 مرگ در میان ما و این روز را نمیدیدیم و چون بنزد بیت محراب آمدند بدیدند که او را خود را در حالتی یافتند که در میان
 محراب افتاده و مردم میخواستند که آنحضرت را بر خیزانند که با مردم نماز کند نمیتوانست برخیزد و چون نظر شاه و لایب
 ایشان افتاد امام حسن و امام حسین را متوجه نماز با مردم کرد و خود نشسته نماز را ادا کرد و بعد از خون خود را بر روی
 مبارک نهاد و هر ساعت بطرف پیش می کرد امام حسن سر مبارک را برداشته از آن گذارد و گفت ای پدر پشت ترا شکسته
 و چگونه ترا با بیخال تو اینم دید شاه و لایب دیده باز کرد و فرمود ای فرزندان گرامی بعد از امر و زبرد تو غمی و الحی و حزنی نیست
 ای فرزندان اینک جلالت محمد مصطفی و جده ات خدیجه کبری و قاطعه زهر و حور بان جان در دوردیدت جمع آمدند
 و انتظار و زامیکشند بر نشاد باش و غمگین نباش و گریه مکن که از گریه تو ملائک اسمانها بگریه درآمدند و چون این
 وحشت انگیز در کوفه شهرت کرد مردان و زنان از خانها بسوی مسجد دویدند و چون بمسجد رسیدند و آنحضرت را دیدند
 که ضربت بر سر مبارکش رسیده و سرش در دام امام حسن است و با اینکه جای ضربت را بسته اند خون میزند و کلک کوفه
 از روی بسفیدی مایل شده و با طراوت اسمان میماند و به شیب و تقدیر الهی مشغولست و میگوید خداوند از تو
 سوال میکند ز نفاق انبیا و اصیبا و اعدا در جنات جنات الماوی را تمامی خلق بگریه و ناله درآمدند پس آنحضرت بنا
 مد هوش کرد و کلاب اشک رخ امام حسن چهره زردان امام مومن ریخت تا به هوش آمد پس فرمود ای فرزندان
 امروز بر پدر خود رجوع میکنی و بعد از پدرت را نیز حقیقتاً شهید خواهند کرد و بر دست حسین را بینج نفی و عدوان با
 خال بجد و پند و نادر خود ملحق خواهند کرد پس حضرت امام حسن گفت ای پدر ایامی کوفی که یک نابو این معنا
 کرد حضرت فرمود زاده یهودی عبد الرحمن ابن ملجم بر سر من ضربت زد و الحال از ناب کننده او را داخل مسجد میکنند
 و پیوسته در مشیبه اتملن بر روی بدن آنحضرت جاری میشود و مد هوش میکرد مردم میگریستند و خاک مسجد
 بر سر من ریختند تا که صدای عظیم از در مسجد بلند شد این ملجم علیه لعن الله زادست بسته از در مسجد بدو آوردند
 و مردم او را لعنت میکردند و اب دهن بر روی بخش انداختند و کوشش را بدندان میخواستند و میگفتند ای
 خدا چه کردی که امت محمد را هلاک کردی و بهترین مردم را شهید کردی اتملن ساکت بود و سخن نمیکفتند خدیجه

شهادت جناب امیر

شخصی همیشه برهنه در دست داشت و در پیش میآمد و مردم را پیشکافت تا آنکه ائمه و اولاد نیز در این آنحضرت
آوردند چون نظر امام حسن با و انشا فرمود ائمه و اولاد تو کشتی امیر مؤمنان را و امام مسلمانان را با جزای
او این بود که ترا پناه داد و بر دیگران اختیار نمود و بتو عطا فرمود و ای بر تو ای بدبختترین امت با امیر
مؤمنان بد بود از برای تو ائمه و سر نیز برافکنند جواب گفت پس در آنوقت صداهای مزه
بگوشید بلند شد و حضرت پرسید از امری که ان ملعون را آورده بود که این دشمن خدا را در کجا یافتی گفت ای
من دیشب در خانه باز و جبه خوابیده بودم و من در خواب بودم و او بیدار بوده است چون صدای قتل امیر
المؤمنین جبرئیل را از میان آسمان وز من شنیده بودم مرا بیدار کرد گفت تو در خوابی و امام تو علی ابن ابی
طالب را کشتند پس من از خواب بیدار شدم و گفتم خدا دهند تا بشکند این چه سخن است که میگوید علی نام من
چیز کرده است که او را بکشند و خیر خواه مسلمانانست و بدیدیتما است و شوهر پوه زنان است و کبیرا بازی
آن نیست که او را بکشند و او است شهر خدا و کشته شد در میان عربت پس ضعیفتر گفت که من چنین صدای
از آسمان شنیدم و کان دارم که انصاف را جمیع اهل کوفه شنیده باشند از من در این سخن بود که ناگاه صدای
عظیم بگوشم رسید و شنیده که کسی میگفت که قتل امیر المؤمنین بر همیشه خود را از غلاف کشیدم و در خانه را
کشودم و سر سپهر بیرون دیدم در آتشی راه ائمه و اولاد دیدم که میگریختند و جناب است و چپ نظر میکرد و کوب
راه بر او بسته شده بود گفتم و ای بر تو جز چنین سرگردانی و کپتی و آزاده کجا داری نام خود را نگفت و نام دیگر
گفت گفتم از کجا می آید گفت از خانه خود گفتم در اینوقت یکجا میروی گفت مجرب گفت صدای شنیدم که امیر المؤمنین
کشته شده است یا تو خبر داری گفت نه گفتم چرا نمی آید تا خبر معلوم کنی گفت بی کار خود میروم و حاجت من از آن
ضرورت است چون این سخن را از او شنیدم گفتم ائمه و اولاد کجا هستند که ضرورت تر باشد از مجلس امیر المؤمنین
و امام مسلمین و از او در خشم شدم و همیشه خود جمله کردم و در آنحال ناری دیدم و برق شمشیری دیدم گفتم این
شمشیر برهنه چیست که در زین ظاهر پنهان کرده مگر تویی قاتل امیر المؤمنین خواست که بگوید حق تعالی بر زبان او
جاری کرد که گفت بل پس من شمشیر حواله او کردم و او نیز شمشیر حواله کرد در ضرب او را و او را بر افکند مردم
مردم رسیدند و مراد کردند تا آنکه او را گرفتیم و دستهاش را بستند و بخدمت آوردیم پس حضرت فرمود که جد
و سپاس خداوند پر است که دوست خود را ببار بگرد و دشمن خود را بگذرد و بعد از ساعتی خیم مبارک
کشود و میگفت ایملانکه برورد کار سرفوق و مدارا بکنند با من پس حضرت امام حسن فرمود که این دشمن خدا و
دشمن تو این علم است خویش ترا قدرت بر او داده است و او را نزد تو حاضر کرده اند است چون حضرت امیر
نظر ائمه و اولاد فرمود که ای بدبخت بر امر عظیمی اقدام نمودی با بدامای بودم بر اینو که مرا چنین جزا دادی
ایامه برانگرم با تو ایاتر از پاره از دیگران ندادم ای مردم نمیکشند که ترا بقتل رسانم و من تو را سپی نرسانم
و در عطا توافرودم تا آنکه بیندازم که تو مرا خواهی کشت و لیکن میخواسته که بخت خویش را بر تو تمام و خدا

انتقام مرا از تو بکشد و خواستم که شاید از کراهی خود بر گردی پس شقاوت بر تو غالب شد و مرا کشتی ای بد
 بخت ترین بد بختان پس انعامون کریت و کفت یا امیر المؤمنین یا اتجات متوالی زاد کبیرا که در جهنم است
 پس حضرت امیر المؤمنین برای انعامون بجنبت امام حسن سفارش کرد و فرمود که او را طعام و آب ده و دست
 نای او را نیز بچرخ مکن و با او رفیق مدارا کن و چون من از دنیا بروم او را بسک ضربت فضا مکن و جسد او را
 با تش سوزان و مثله مکن او را که دست ^{بنا بر اعتساف} پان او را و پستی و کوش و دماغ او را ببری که حضرت رسول فرمود
 که مثله مکنید اگر چه سگ درنده باشد و اگر شنایا بم من سزاوار تره بانکه از او عفو کم زیرا که ما اهل بیت
 کرم و عفو و رحیم و محمد بن حنفیه رضی الله تعالی عنایت کرده است که پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که مرا بر ذاری
 و بخانه برید پس آنحضرت را با نهایت ضعف بر داشته و بخانه بردیم
 و مردم برود و آنحضرت کریم و زاری میکردند و نزدیک بود که خود را اهلک کنند پس حضرت امام حسین درین
 کریم و زاری و بیقراری باید خود گفت ای پدر بعد از تو از برای ما که خواهد بود و مصیبت تو امر و زبیر مانند
 روز مصیبت رسول خداست کریم از برای مصیبت تو ام و خنزه ام پس حضرت امیر المؤمنین آنحضرت را نیز دیدم خود
 طلبید و چون نظر کرد دیدم ای انظلم و اذیت که از بسپاری کریم مجروح گردیده است بدست منار که خود
 آبا از دیدهای خود دیده خود پاک میکرد و دست بر دل مبارکش گذاشت و کفت ای فرزندان خداوند تا میان دل
 نرادر مصیبت من عظیم گرداند و اضطراب ترا ساکن گرداند بدین سبب که حق تعالی امر داد بقتل مصیبت تو پس
 آنحضرت را داخل حجره گردانیدند و در نزد یک محراب خوابانیدند هر ^{سپت} که چون خبر وحشت از حضرت
 خوردن شاهمران بعترت طاهره آنحضرت رسید تمامی کربان و نالان شدند بعضی در محن خانه و بعضی در ایستادن
 خیران و دل پریشان ایستاده بودند که ناگاه دیدند که او از کریم فریاد و فغان شیعیان و موالیان نزدیک شد
 پس امام حسن و امام حسین را مشاهده نمودند که با کربانان چاک و دیدهای غمناک انکلیم طور تقریب الهی داد
 کلیمی خوابانیده بدوش مبارک میکشیدند و بجانب خانگی آوردند تمامی با استقبال انوارت منصبی دوی دیدند
 و فریاد و آلتیاء و اعلیاء برکشیدند و چون آنحضرت را داخل حجره نمودند و در نزد یک محراب عبادت خوابانیدند
 ام کلثوم آمد و در پای پدر و زبیر کوار قرار گرفت و بازینب خاتون بزبان حال میگفتند که ای دروغا ما در ما
 فاطمه کجاست حالک ما عزیزان را مشاهده نماید که در اینغرت باغم بیادری پدری گرفتار شدیم و ما
 حسن بالای آنحضرت نشسته بود و امام حسین و سایر برادران برود آنحضرت بودند و کریم و زاری میکردند
 و از اثر زهری که از شمشیر امیر ^{علیه السلام} جرم زاده بر بدن شریف آنحضرت شاری بود در مبد و مدهوش میکردید چنانکه
 حضرت رسالت سبب زهری که با آنحضرت داده بودند گاهی مدهوش میشد و گاهی مدهوش نازی امدا امام حسن
 کاسه شیری بدست آنحضرت داد آنحضرت گرفت و اندکی اشامید و فرمود تا باقی آن را با علیجیم دهند با سفارش
 نمود که او را طعام و شراب دهید و چون انعامون را بجلوس بردند ام کلثوم کفت ای دشمنان خدا امیر المؤمنین را

شهادت جناب امیر

کشی خدا ترا بکشد و ایندوارم که از این ضربت شفا یابد و تو در عذاب دنیا و عقبی معتذب باشی آن ملعون گفت
بدانکه این شمشیر را بر درم خریدم و هزار درم دیگر دادم که بزهر ماب دادند و ضربتی بر پدیدت زده ام که اگر الهی
زین انضرت هست نمایند هر آنکه در اهلان کند این شمشیر شنبلی میخورد انکاف غدا را که چگونه عداوت کردی بود
با حیدر گزار و با وصف این دشمنی سفارش او را با امام حسن علیه السلام میفرمودند تا این معنی است که آنحضرت را از اغراض
چیزی منظور نبود و با اغادی دین بخوابش نفس خود جنگ نمی نمود و مکر و اتفاق افتاده است که دشمنی با آنحضرت
در مقام مقاتله برآمده و تا با آنحضرت بحکم خدا و رسول لازم نشده دفع از آن فرموده است همچنانکه مرویست که
بعد از آنکه در دعوائی از ضربت عمرو بن عبدود و تارک شاه و لایب شکاف هفتاد ضربت حواله عمر و محمود و عمرو
نیامد و آخر الامر او را کشت و بخدمت سرور دنیا شد و متوجه ساح ضربت علی علیه السلام بود که خندق افضل من عباده التفلک
کرد بدو سلمان فارسی که عرضی از آن شرف داشت که با علی غایت شوم هرگز ندیدم که ضرب دست مبارک خطا شود
ان چه بود که هفتاد نوبت شمشیر خود را از برای عمرو فرود آوردی و با او نیامد شاه مردان فرمود ای سلمان چون
ضرب آن ملعون بر سرم آمد هر وقت تیغ حواله او میگردم اندیشه آن می نمودم که شاید این ضربت تلافی ضربت او فرود
آمده باشد و محض رضای خدا نباشد لهذا از او میگذرانیدم تا آنکه فاسقانی بر زبان او جاری شد و بعضی من حاصل
شد که بحال قتل او خالی از غرض نشنا و محض از برای حضرت سجائیت میناشنا سر او را از بدن جدا کردم و بخدمت
سور کانیات آوردم **مؤلفه** از علی امیر اخص عمل شیر حقر از آن مطهر از دغل دروغ اهل و ابی دست
نور شمشیری بر آورد و شفاف انجمن و انداخت بر روی علی انجمن از هر تیری و هر وی انجمن و افکند بر روی کمان
سجده آورد پیش او در سجده گاه در زمان انداخت شمشیر افضل کرد اندر کشتن او کاهلی کشت جبران انجمن
نیز عمل و زخمون عفو رحمت بی عمل گفت بر تیغ نیز انرا نشی از چه افکندی مرا بکشد انشی در محل قتل
این رحمت چیست از دماغ از دست دادن رای کبیت گفت من تیغ از چو منبر فر بند محضم حکومتم
شیر ختم بندها و صلح برین من باشد کوا تیغ را در دماغم فرختم چون بخواهد انداختم تا باشد
ضلم از روی هوا ضلم من نبود بجز امر خدا از کلام ان امیر حرم پوش هلو انرا رفت از سر عقل هوش گفت
ای من تو دین کبریا بر ترا عقل و کمان و دهم ما در شجاعت شیر بانستی در مرتب خود ندانم کبیتی
ان هلو ان در ساعت ایمان آورد و بدست آنحضرت مسلمان شد پس انرا شکل و هادی سبل ان متصف بشنا
سجانی و مخلوق باخلاق و با فی اعجابی و اطلیب و انتریکها و فی از بدینها فرمود و فرزند ان خود را احضار نمود
حس را و صبی و خلیفه و جانشین خود کرد انید و درین ایام آنحضرت نمود و کتابهای ایمانی و صحیفه پند ان علوم
گذشتگان و صلاح و زود پیغمبر اخر الزمان و سایر ذایع آنحضرت را با ان همین سلاله خاندان رسالت و امامت آید
کرد **مؤلفه** شد مثال ان امام مؤمن تا جدار کشور ایمان حسن صورت معنی شد ان او ملک
ملکیت در فرمان او کشت اند ملک صورت تا جدار آمد اند و شهر معنی شهر بار شد ضمیرش

ففریحش کاینات نابشر کشند یکسر ممکنات بعد از آن فرمود که ای فرزندان کرامی رسول خدا امر کرده است
 که ترا وصی خود گردانم و کتابها و اسلحه که بر من سپرده بتو رسانم و ترا امر نمایم که چون وقت وفات تو شود بر آید
 حسین ترا وصی خود گردانی و اینها را باورسانی پس رو کرد بافتخار شهدا و سالار و امام حسین و فرمود که یا
 حسین فرموده رسول خداست که چون زمان شهادت تو گردد در فرزند خود علی را وصی خود گردانی و ذابیح
 حضرت رسالت را باورسانی پس در حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود و فرمود ای فرزندان فرموده رسول خدا
 که ترا چون زمان وفات شود محمد بن علی را وصی خود کنی و ذابیح امامت را باوردهی و چون او را در کتابی از حضرت
 رسالت و از من سلام بر شما پس فرمود با حسن نوبی صاحب اسرار امامت و خلافت بعد از من و اخبار کشنده سرانجام
 اگر خواهی از او عفو کن و اگر خواهی و از این حضرت بکش پس امر کرد آنحضرت را تا وصیت نامه مشتمل بر اقرار و خدا
 الهی و رسالت حضرت رسالت پیامی و امر بر سبکها و فی از بدیها که هر حرفش مضمر فواید عظیمه و ارشاد تمام
 انما كنت مما خلق فرمود **مَوْلَانِ** بعد خدا خلق وقت رسول گفت با فرزندان خود زوج بتول شیعیانم
 رسان از من سلام جمله را آگاه کن از این پیام بر شما باد ای گروه مؤمنین متصل با خداوند مبین هر که بشد
 در جهان پر هیزگار نبود او غافل ذکر کرد کار ذکر حق سزاوار است در دو عالم موجب دلشاد است
 بر شما باد ای همه اهل رشاد هم نماز و روزه و حج و جهاد هر که کامل است در بدل زکوة بیجان او نیست
 مقبول الصلوة فرمود ای حسن نبود که از رسول خدا شنیدم که بهتر از نماز و روزه اصلاح کردن در میان
 مردم است بدو سخن که فساد کردن در میان مردم و خلق دین را از ایل بگرداند و هلاک کننده خلق است دیگر
 از وصایای آنحضرت و رعایت حال یتیمان و قضای حوائج در ماندگانش فرمود که یا حسن نبود که خدا را
 یاد آوردی در باب یتیمان و قضای حوائج آنها که بگرسنگی نهفتند و ضایع نگردند بدستی که از رسول خدا
 شنیدم که هر که یتیمی را در عیال خود داخل نماید تا مستغنی شود حق نعم بهشت او را واجب گرداند چنانچه
 میفرماید از برای خوردن یک نان مال یتیم هفتاد مرتبه دعا و بهشت را از برای رعایت کندگان یتیمان ایجاد کردیم
 ایشیعیان و ای گروهی که غارت کردند مال یتیمان امام مظلوم امام حسین را در حوضی که بلا واسطه گردن داشت
 و انتقام خواهد کشید در روز جزا از آنها خداوند قهار و احد مختار و حیدر گواراه **مَوْلَانِ** یاد آمد
 داستان کربلا شرح حال عزت شیخدا بیکیهای یتیمان حسین آنکه باشد که بر او فرزند عین یارب چه
 خاک روی داد بران یتیمان چقدر و غریبان در بلد و روی که بد نامدار ایشان را بخواری و ذاری تمام کشند
 و منوجه غارت ایشان کشند معجز ایشان ربوندند و دست جفا بایشان کشوند صبا حی کنند گوش
 فاطمه را هم که شوار سیلی روی دختر خیر التنازدند دیگر فرمود که ای حسن نبود که بر شما باد آنکه خدا را یار
 آوردید در باب رعایت ذریه پیغمبر خود و دستم نکند در حضور شما ایشان و حال آنکه قادر باشید که دفع ظلم از
 ایشان نمائید و از خدا برسید در باب اصحاب پیغمبر خود و رعایت نمائید آنها که بد معنی در دین خدا نکرده باشند

وفات حضرت امیر

بدستی که حضرت رسالت پناه وصیت فرمود رعایت ایشان را بکنند و بجا آورند وصیت رسول خدا را از
جماعتی که بهترین ذریه حضرت رسالت و اصحاب عظام حضرت را در صحرائی گریلا تشنه و گرسنه کشند و از ایشان
بر خاک ممالک انداختند چه عدو خواهند آورد و روز جزا در نزد رسول خدام انگروه بچینا مگردند و بپیر حضرت رسالت
نمود سبلی که منصور بن رض من اجب الله احب احبین یعنی دوست داشته است خدا را کبھی که حسین زادوست داشت
باشد و منصور بن محمد بن حسین متنی در آن امر حسین است یعنی من از حسینم و حسین از منم مگر مسلم عویس عیسی
از صحبت رسول خدا نیافتد بود مگر جنب بن مظالم آفتاب عنایت باو شافقه بود مگر خطبه شامی از فیض خدمت آن
حضرت شیرین کام نشده بود مگر زهره ای فیض از شرف خدمتکاری سید انام بهره و در نگردیده بود پس اصحاب و اصحاب
بخدمت آنحضرت میرسیدند و مسائل خود را سؤال میکردند و جواب میشنیدند و حضرت را و ذاع میکردند
و میفرمودند پس امام حسن علیه السلام امر فرمود که باید از غسل دهی و از بقیه جنوط رسول خدا بپاشی
در فلان موضع دفن کنی و غراب بسیار در باب مدفن خود ذکر فرمود که در ذکر وفات آنحضرت ذکر خواهد شد و
گفت ای فرزندان زود باشد که قنهار روی شما آید و منافقان اینست که شما را از شما خواهند و انتقام
کشند بر شما با بصیر که غایت صبر کنندگان بیکوست پس رو کرد بجان امام حسین و فرمود ای ابو عبد الله تو
شهنشاد ایت پر تو با بصیر و شکیبانه در بلا و تحمل نمودن بار مصائب در کربلا اینرا بگفت و ساعتی از هوش
رفت **لمؤلفه** چون بگفت این حرف را خاموش شد در حدیث کربلا از هوش شد ذکر عتد باعث بهوش
بود از بهوشی آن خاموشش نادرش آمدن زمان که صد زین با هزاران زخم افتد بر زمین یاد ترا مدعا
بینایش تشنه لب جان دادن بی آبش نادرش آمد قصه اشادش داستان قاسم و دامادش نافع
غابد بیار او با گرفتار آغم کفشار او نادرش آمد از زمان که خطاب کودکا نشرا خواهد بود تاب کوبیا
میدید زینب ز اسیر دخترانش را بدشمن دستگیر شاه ولایت چون با امام حسین اشاره داستان کربلا نمود
بهوش کرد بد چون بهوش نادرش آمد گفت در اینوقت رسول خدام و عم من عزه و برادر من جعفر نزد من آمدند و گفتند
که زود بیایند ما که مشتاق تویم پس بدیهای خود را کرد تا ایند و اهل بیت ظاهر را محبت دید و فرمود شما **کننا**
بخدمت پیادم و او خلیفه منست بر شما بگفت بر شما با سلام ابرو سولان و حقی کرد و کار کن و گفت **المشرفا**
فلیعمل العالمون ان الله مع الذين اتقوا و الذین هم محسنون پس عرف بر چنین میباش نشست و مشغول
خدا کرد بد و در عقبه آورد و دیدهای خود را بر هم گذاشت و دستها را پایهای خود را بقبله کشید و شهادت
بوحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی داده بقدم شهادت سوی ریاض رضوان خرامید مگر وصیت
که چون معتمدین حضرت امیر المؤمنین از جسد مبارکش مفارقت کرد و از خانه آنحضرت صدای شیون بلند شد
مردان و زنان کوفه نجیب خانه آنحضرت دویدند و از جمیع خانهای کوفه او از نو صبر آمدند و ارکان جهان مانند
روز وفات پیغمبر **مترنزل** کردید و افاق آسمان را متغیر نمود و زمین بلرزه در آمد صداهای تشییع و تقدیر و گریه

مانند آن حضرت

ملائکه مرتبه چنان از مردم میپندند و سزاوار که چنین باشد زیرا که ماتم بنا بر یکی بود که از زمان آدم تا
خاتم وصی و خلیفه نیامده بود در نسب و غیر خاندان خلیل در حساب استاد جبرئیل در علم ثانی رسول کریم
در علم ستود خداوند جلیم در سخاوت بخشنده خاتم در نماز پدرش کفیل رسول خدا مادریش مولد خیر
الاصیاء بانوی کاخ جلالش سید النساء العالمین بازوی شوکت و اقبالش ظاهر سید المرسلین دختر
پرده نشین سزای خدایت پسرانش زینت اقزای بساط شهادت رویش فروغ بخش ماه تابان دایمش نور افزای
خورشید آسمان دستش عقده کشای مهمات انام پایش مرحله بهمنای طریق عبودیت ملک علام سینه اش
صدوق علوم ربانی دلش غمخیز اسرار سبحانی بیکدم خواهم بهمنای فلک تا که گویم وصف
ان رشک ملک بکتم خواهم جوامع عاشقان در درازی بر فراز لامکان تا نویم مدح ان فخر بشر
دست بزدان بازوی خیر البشر دیده خواهم چو در باران سخاوت تا که گویم در غم او بچسب محمد بن علی
میگوید که چون پدرم و ذاع عالم فانی نمود برادرانم امام حسن و امام حسین علیهما السلام بموجب وصیت
آنحضرت متوجه غسل دادن آنحضرت شدند امام حسین اب میبخت و امام حسن متوجه غسل دادن بود و آنحضرت
نداشتند که کسی حیدان امام انام را بگرداند هر طرفی از بدن آنحضرت را که میشستند جسد مطهرش میگردید
طرف دیگر ظاهر میشد و بوی خوشتر از مشک و عنبر از جسد مطهرش در میپندیدند و چون از غسل فارغ شدند
امام حسن فرمود که اینخواهر بنیاد و رحنوط جدم را بر زینب خوانتون مبادرت نمود و خطوط آورد چون سر
حقه را کشودند جمیع کوفه از بوی آن معطر شد و آنحضرت را در بیخ جامه کفن کردند و بتابوت گذاشتند **لوقبه**
داد او را غسل زاب طیبیل محبتی آنروز آل خلیل بر حنوط آوردند از مشک چنان زانچه ماند از خاتم غیر
چون کفن کردند در صندوق بهشت بر در کربان و بنا بونش بهشت و در مصیبت و اندوه اهل بیت آن
حضرت وقتی نهایت رسید که امام حسن و امام حسین علیهما السلام میخواستند که جنازه آنحضرت را بردارند
و ببرند و بجاک بسیارند جناب زینب خوانتون و ام کلثوم فریاد و البتاه بر کشیدند و اصحاب از جناب خون دل از
دیده باوریدند از غلامان **دلیل** کوبان میجو شید از مزاک **دلیل** شبهه زنان میجو شید از اصحاب کسی نماند
که کربان طاقت چاک نزند از اجاب احدی نبود که بر سر خاک نبرد از ملائک روح الامین پیش رو جنازه
بود و از خلا بوق سید المرسلین و از فرزندان امام حسن و امام حسین **عقب تابوت** را بر داشتند و سائر فرزندان
آنحضرت علم آفرانند جبرئیل و میکائیل دو پایه تابوت را بردوش گذاردند و حسین دو پایه عقب رو
بمدخی که آنحضرت فرموده بود آوردند هر کس خواست که از عقب جنازه روان گردد امام حسن او را منع میکردند
و بر میگرددانیدند بر جنازه آنحضرت آوردند بسوی آنکاف که خویشان و قوم پیش از خلقت آدم و عالم متفرق
بود و آن نیست مگر وادی نجف که اکنون ملجا و پناه اهل فضل و شرفست از حضرت صادق منقولست که چون
کشتی نوح بنی مبرک کعبه رسید هفت شو طوفان آنجا را نمود و حقیقی نمود با و تا فرود آمد و جدا دم داد اهل

وفات جناب امیر

گشتی کرد و چون کشف مسجد کوفه رسید قرار گرفت نوح بامر الهی جسد ابوالبشر را در نجف دفن کرد و در پیش روی
قبر مردم قبری برای خود ساخت و صندوقی از برای امیر المؤمنین تراشید و بر روی مدفن آنحضرت در پیش سینه
خود قرار داد **مؤلفه** آنکه از او زنده روح روح شد مدفن پاکش بصدور نوح شد داندا نکوستنیش
بیکنیست جای سر الله اندر سینه است هر که ز حق دولت دیرینه داد سر خود را جانش اندر سینه داد
چون امام حسن و امام حسین علیهما السلام جنازه آنحضرت را با ندوه بی اندازند نزدیک آنموضع رسانیدند و فرود
آوردند امام حسن پیش ایستاد و با آنحضرت نماز کرد و هفت تکبیر گفت چنانکه وصیت پدربزرگوارش بود پس
چون خاک را از آنموضع دور کردند قبر ساخته و محدود کرده اخذ ظاهر شد و در آن نوشته بود که این ذخیره نوح
برآمده شایسته ظاهر مطهر و چون میخواستند که آنحضرت را بقبر رسانند صدای هائقی آمد که فرود بریدار و از ابو
تریب ظاهر مطهر خود که چپ خدا در جنت مشتاق گردیده است با و پس امام حسین پیش از آنکه خاک بقبر بریزد
دو رکعت نماز نجا آورده و چون فارغ شدند دیدند که پرده از سندس هشت بر روی قبر کشیده امام حسن
کوشه بر داشت و نظر کرد دید که حضرت خیر البشر آدم و ابرهیم علیهم السلام با پدربزرگوارش سخن میگویند پس
امام حسین پرده را باین پای آنحضرت برداشت دید که فاطمه زهرا و خواهر مریم و اسیر آنحضرت نوحه میکنند
که چون خشت بچندان حضرت چیدند بگشت از بالای سر آنحضرت برداشتم و نظر در قبر کردند شاه و لایزال
در قبر دیدند تا گاه صدای هائقی آمد که علی بنده شایسته خدا و وصی محمد مصطفی است حق تعالی او را بر پیغمبر خود ملحق
کر دانید و هر گاه پیغمبری در شرق و غرب کند و وصی او در مغرب خونم افکار ابیکدیگر ملحق میشوند پس آن دو
برج رسالت و آند و کوه روح امامت بعد از دفن پدربزرگوار خود بسوی خانه فرجیت فرمودند و بر سر تمیزت
ذاری آنحضرت قیام نمودند و مردم فوج فوج می آمدند و حضرت امام حسن و امام حسین تعزیت میکردند و بسیار
نغان و تیمان دلشکستان و غریبان که از وقوع این واقعه عظمی و قضیه کبری گریه و زاری و ناله و بیقراری میکردند
زیر آنکه آنحضرت پدربیمان و شوهر پسر و زنان و دستگیر از پافادگان و موثر شکسته دلان و غریبان بود پس
امام حسن بجای پدربزرگوار خود بر منبر برآمد و مردم را بطریق حق هدایت فرمود و قائل بزرگوار خود را بیک
ضربت کشت و مردم قائل آنحضرت را لعنت کردند و جسد خبیثش را با آتش سوختند و آبکاش بعد از شهادت جناب
امام حسین جناب سید الشاجدین را در ساعت تسلط بر قاتلین آنحضرت بود تا آن بینود با آنها که امام حسن علیهم السلام
با نامل پدربزرگوارش کرد و با ذاع پدربزرگوار بدد غربت و آسیری گرفتار نمیبود **جلسه از نهم**
باب اول در بیان شهادت امام مظلوم و شهید مظلوم امام حسن علیه السلام نیکوترین حدی که محسوس
بارگاه قسری بوجه حسن و طبری مستحق بیان نمایند مخصوص ذات پاک احسن الخالقین است که چنانکه در بیان
سیری درخت و بهر وسیله زینت داد که ایباری چمن است از زلال چشمه سار اطاعت اوست و خرمی در
امامت از اهتر از نهم مکرم وی اصل بشر از سوده الماس زمره نام گردید و زهر سم بقصد با قوت جگرش بکام

رسید یعنی در بخانه حدیقه مصطفی و کل کلین مرتضی الحسن المحسنین حسن محبتی صلوات الله وسلامه علیه
 وعلی من انتسب فی المعرفة الیه مؤلفه ابن چه نامم که بنی نوچه کراست دست اندوه علی را دست
 ابن چه نامم که در فاطمه را زاه جانسوز بگردون شراست ابن چه نامم که حسین بن علی غمش از خلق
 بیشتر است عزه ماه محترم شد دور لبک تریات بسلیج صغیرت ای تلخ کامان زهر ملامد نامراد
 و جرحه کشان باده حسرت و ناشادی شب جمعگیست هشتم ماه صفر بود که روز دوستان خاندان رسالت
 بشام رسید و اسمای روز کار بر رخسار جهان جد ظلام پوشید و جعد دختر اشمت که او را اسمها می نامند
 سوده الماس در جام فرزند ساق کوش نمود نادل حریفان را خشنود سازد و سبب اقدام آن ملعون را این است
 این بود که چون معویه علیه الهاویه قد و منزلت و شرف و کرامت امام مؤمن امام حسن را میدانست
 و قطع داشت که هوشندان حضرت رسالت را باطن امیل تمام بان مخز نام است از بیم آنکه رفتی و فتنه ظاهر را
 دست از آن خاص خلافت بردارند مواره در مقام آن بود که بتدبیری که منضم قیامت نباشد آنحضرت اقبل
 رسانند از آنجمله در وقتی که حضرت امام حسن از دمشق بموصل تشریف بردند و در خانه شخصی که ظاهر است
 و باطن دشمن بودند نزول فرمودند معاویه و خرازمه آن نیز با نبر ایمال دنیا فریب و عدل های بسیار داد تا اینکه
 قبول نمود و سه مرتبه پیمان زهر را بحضرت پیبود و در مقام خالی حرمدل خلیلی برآمد که خانه حرمت و تجلیل
 بود و قصد خانه جلیلی کرد که طوفان فریضه حضرت خلیلی بود مؤلفه می پستی روی بر تخانه کرد
 باده پندار در پیمان کرد خواست سبازد شمع ایمان را خروش خویش را پیرامونش پروان کرد پیرانه وارید و در
 آن جمع آنحضرت ایمان میکرد پد اما غایبی بال می افشاند که فروغ جمالش زافر و شاند در این سه مرتبه که آنحضرت زهر
 داد آن طبیب علمت های همان رنجور کردید و از جناب شافی الامراض سنتک نمود شفا یافت آنجی در مانند
 و نامه معاویه نوشت که فرزند زهر از سه مرتبه زهر دادند کار کونیا مد آنکافر بی ایمان این دفعه قدری زهر ملامد
 که اگر زده اش بدیار سیدی اش در دل آب افکندی فرستاد و نوشت مؤلفه ای که پوسته دلک
 میل به پیداد کند قتل مهمان تو نماز ایمان شاد کند ابن بود زهر ملامد که خوکوه هند سنک بر سینه
 زنان آید و فریاد کند سومی ناما قدری زهر را با آنحضرت چشانی نامراد حاصل کرد و قضا را آنکی را که آورد
 نام و زهر و پیام بود و منزلی از منازل عرض خواب بود و کولت و پیرا بدید و آن زهر و نامه اندشمن خدا دست
 یکی از دوستان آنحضرت آمد و بخدمت امام آورد و وقتی که در موصل در خانه آن نیز بان نامهربان نشسته بود
 و ذکر احادیث میفرمود و حضرت مجلس استفسار نمودند جوابی نداد و هم چنین متوجه احادیث بود مؤلفه
 آنکه جان عالی بادش نثار مهر و مراز نور و روشن ساز علم او را این که نزد دوستان سردشمن را آنچه کرد
 اشکار سعد موصلی که عم مختار و فاذا را بودان نام را از زهر موصلی آنحضرت بیرون آورد چون از مکر مهربان
 بی ایمان مطلع گردید بدون اجازه آنحضرت آن ملعون را بقتل رسانید پس آن حضرت تا الان در بخور از موصل

کیفیت شهان امام حسن

۱۲۱

بمدینه طیبه روان شد در آنوقت مروان بن ابیمان خاکرمدینه بود ظاهر احوال حرمت از آنحضرت منظور میباشد
اما با اشاره معاویه ملعون در اندیشه قتل آنحضرت بود **مؤلفه** در درونش نارها ز نارها ظاهر احوال
باطن خاها و انملعون شب و روز در این اندیشه بود که چگونه دفع آنحضرت نماید روزی کینه زوضه انبیه
نام که در مدینه تبتغل دلالی مشغول بود بخانه مروان آمد مروان از او پرسید که بخانه امام حسن آمد و شد میخانه
و باز وجه او جداشنائی داری ایسوتیه گفت بل **مؤلفه** باشد از یک ملک مازاب و کل هست جان من بخانه
متصل کرد چه اندرز مروان مازنیم هر دو اندر راه ایمان رهنیم مروان خوشدل گردیده گفت ایسوتیه
نا توستی دارم و در میان خواهم نهاد اگر اشکار نکنی مزار دینارت بدم و نجاه دق مصری برای تو بستانم و اینک
صد دینار زداست بر بیغانه بگیر ایسوتیه چون زر و عددهای انکار دادید و شنید سوگند یاد نمود که هر چه بگوید
اطاعت نماید و انشای آن نکند مروان گفت میخواهم دل جعه را از حسن علی بگردانی و با او بگویند که بزرگتر
معاویه خاکرم شام از حرفان دردی اشام او از حسن و جمال و غنچ و دلال ترا شنیده و عاشق جان تو گردیده است
و در سوذای عشق تو نزدین است که بهلاک رسد **مؤلفه** هر که می شناند در جام کند یاد لب لعل ایل
ازام کند القصره بفکر زلف رویت شب و روز ناصب و مخالف گریه در شام کند پس او را بگوی که اگر زن نیز باشد
ملکه عراق و شام خواهی شد و اگر بدی که جعه را نماید ملک و منال دنیا شد مزاج خرد نادراین باب فکری تمام
ایسوتیه گفت منت دارم و از دار العز و انکار بدار السرور فرزند خیر البشر و آنه کردید خنار اصاحب قصر مروان
جان بمنزل عقیق رفته بود و جعه در خانه تنها مانده ایسوتیه در آمد از سر جاسخی در میان آورد تا آنکه عنان
سخن از کجند مطلوب بناید **مؤلفه** زن از مکر چون گردند رهن شود صد مرد در دم صید بکون
مزاران خرمن باقوت و مرجان ترا از زن دهدستان بار زن چون از زن آغاز سخن و اظهار مطلوب
و نوبدهای و عهدهای نامرغوب را با نمانونه نمود خاطرش نا احوال و منال دینوی گردیده گفت چگونه این مطلب بوقوع
پیوندد که من در خانه فرزند زاده رسولم و زوجه نور دیده ببول اما بعد از آمدن بسیار و مکر و فریب بشمار
و سلام و پیام مروان و مکر و عذر معاویه علیه التیران آن دوزن مکار و عایشه ببرت خضه صورت مؤثر است
قتل جگر گوشه حضرت و چشم حضرت فاطمه بتول شدند مروان چون یافت که جعه را طره محبت نهد و مال دنیا
و تصرف در ملک و خزانه بگردن دل کفر منزل افتاد و بکر بار سخام با و فرستاد که شاهد اینده عادیات حسن
مجتبی بدین نسبت جعه گفت من جیله دفع آنحضرت را نمیدانم و ظاهر اقدام با بر عمر عثمان مروان قدری زهر بکند
و انکافه عذاره قتل آنحضرت را بخود تقسیم نموده قدری زهر را در غسل امیخت و با آنحضرت خوراند و آنحضرت از
دل عارض شد و صبح بدار الشفای در دندانان بعضی روضه مقدس خانم سفیران رفت و دعا کرد و شفا یافت و در
خوجعه بدکان شد و دیگر در خانه او چیزی تناول نمیکرد گااهی در خانه مادر قاسم و زمانی از خانه امام حسین
چاشت و شام بجهت آن امام میکشیدند **مؤلفه** که مرتبه دیگر قدری دطب باز از زهر الوغود

نمود و بتدبیر و تدلیسی که ابله پس لعین در آن حیران ماند باحضرت دادیم همان دستور در سر مرتد مطهر حد
 بزکوار خود دعا کرد شفا یافت و بجهت تغریب و هوا بموصل تشریف برد کوری سر عصای خود را نیز هر خان
 کامی الوده نمود و بنیای انحضرت گذارد و فشار داد و جراح ذاتی از مهر از عروق انحضرت کشید و عتبات علی
 ان کوز را گرفته بقتل رسانید و مختار و فادار جلد او را سوزانید و چون انحضرت بمبدینه طیبه مرجعت^{ان فرمود}
 رنجور بود اما بخانه جده آمد و شد نمی فرمود و باز مرغان ملعون قدی زهر بوساطت ابونتیز در جعد
 فرستاد و شرح عشق و عاشقیهای زین پدزا باود و باره اظهار نمود و آتش میل او را نیز نوکر دانید و اسمائاتی همت
 خود را مصروف شهادت انحضرت داشت و مجال نیافت تا آنکه در شب جمعیه بیست هشتم صفر قدی سوز
 الماس با خود برداشت و روی منظران امام بی نظیر گذاشت و با خود گفت که اگر کسی مرا در عرض راه ببیند
 و پرسد بکجا میروی گویم که مرا پیش از این تاب فراق ایچکانه آفاق نمانده و اگر کسی مرا نبیند بروم کار خود را بساز
 و باز کردم چون بفرز منظر آمد دید که امام حسن نیک بر کبوتر راحت داده و خواهران و دختران و کبیران در درو
 و کنار انحضرت بخواب رفته اند اغلغونه امسته امسته بیامد و کوزه اب انحضرت را برداشت دید که کویابی
 بر سر بسته اند و کوزه زده اند و مهر کرده اند قدی از آن زهر جانگناه را بر سران ریخته بانگشت نماید تا کوزه
 فرود شد و مهر را خلی رسید پس از منظر فرود آمده بمنزل خود رفت و کبی او را ندید بعد از آنک زمانه امام
 حسن بیدار شد و خواهر خود زینب خواتون را او از داد چون صدای انحضرت بگوش خواهر رسید جواب
 داد و برخاست و در برابر^{برای} نشست امام حسن فرمود ایچوا مر **مؤلف** بخواب دولت بیدار در کنارم بود
 محمد عربی بار غم کنارم بود نشسته بود علی شاه بر سر انیس و مونس من گشته بود من قدی آب بیار
 تا بچدید وضو نمائیم در آن ساعت تشنگی انحضرت غالب شده بود زیرا که اربکه مکرر زهر حجابان بر کرده کبریا
 داده بودند حرارت بر قلب مبارکش مستول بود دست مبارکش را از کرده ان کوزه ابرار داشت که بنیاشامد
 چون نظر انورش بنشان و مهر کوزه افشاد او را بر قرار دیدم ای ازان بهمانه زهر حجاب در کشید **مؤلف**
 چه شد ما لاردین بیدار از خواب دلش از تشنه گامی بود بیدتاب قضا او را با زهر نابتش قدر داخل تو
 آتش با بنفشاد او آتش ان آب در تاب که دید آتش بنام مثل ان آب ای بود که آتش بدلا کتر و بیان انداخت
 سینه قد و سیان را گذاخت محمد مصطفی را سینه خال نمود و علی مرتضی را غمناک فاطمه زهرا را خرم صو
 سوخت و در کانون دل حسن مجتبی افروخت حسین مظلوم را بعله اشک از چشم حق بین زمین رسانید و تشنگی
 فرات قرب الهی او زیادتر کرد بیدان امام انجا گفت آه این چه آب بود که آتش بخیر خانم زرد و از حلق نا نام پاره باز
 شد پس فرات و ار اشک از دیده اش روان کردیده فریاد این حسین بر کشید یازان انمخز کونین شنابان بجانب
 حسین شدند و انحضرت را از ان ماجرا مطلع ساختند **مؤلف** گفتند برادرت فکار است بنیا در بتر
 غم زار و نزار است بنیا ای آنکه توفی قرار بخش دلا و در آتش زمو و بقر است بنیا سرگردا و لپا و خامس ال

وفات امام حسن

۱۲۳

عناطه پیر امام زین برادر نامی امام حسن فی الفور برخواست و بتجهیل تمام خود را بخانه ان امام انام رسانید
در وقتی رسید که آن حضرت از درد دل مینالید و بر زمین میغلطید چون نظر انورش بر برادر مهر کرد
افتاد بغل باز کرد و چون جان غزش در برکشید و آغاز مراسم وداع نمود و گفت **مؤلفه حدیث**
ز قتل ما خبر داد نخست زان پس بدت شپرد گفت درست ^{گفتند} **بهرین اصل اتفاق** از من بگذشت بعد
از این تو کتبت است انچه رسول خدا و علی مرتضی در باره شهادت من گفته بودند بوقوع سوگت و یقین دان
که بعد از من واقعه شهادت تو نیز واقع خواهد شد جناب امام حسین کربان و نالان کردید و اهل بیت عصمت
خروش بر آوردند جناب امام حسن گفت ای زاده **مؤلفه** ای آنکه از غم من بیای منی مانند تو نیست
کوهر نایابی از اب بر آوردند اتش بجزر تا بر دل توجیه اید از بی ای حسین الخال جدم رسول و پند
علی مرتضی و مادر و فاطمه زهرا از در خواب دیدم که دست مرا گرفته بودند و در ریاض جنان میخامبند
و جدم بمن گفت ای فرزندان شاد باش که از دست دشمنان خلاصی یافتی و از جور اعدای برکنار شدی
فر داشت بزده ماهی ^{خوب} چون بیدار شدم تشنگی مغالب شده بود از این کوزه قدری آب شامبندم
انطلق تا بنا فرماید امام حسین ان کوزه را برداشت و گفت من دمی بیاشام تا ببینم این اب چه است امام
حسن کوزه از سر در تنه لیان گرفت و بر زمین افکند تا بشکست و آب بویخت و موضعی که ان اب ان رسید
شاخ شاخ گشت **مؤلفه** ای که از ان اب بدل شکافت ^{خاک} زان اب همین نه خاک افلاک شکافت
هم اشکر سبط پیر خون کرد هم پیشه شاهنشاه لولاک شکافت جناب امام حسن فرمود ای حسین ای زاده
ان اب تونبست **مؤلفه** اب تو ز جو بیار شمشیر بود بهمانه تو ز ناوک تیر بود در این من و تو سوژه
الماس است انکت عنیان و این بتدبیر بود پس ساعت بساعت در دکان حضرت شدید تر واضطراب
سردشهادت بیشتر میشد و چون زمان طلوع آفتاب رسید مهر سپهر امامت ذاتی دست داد طشتی آوردند
و در زیر ان حضرت گذاردند و در ان طشت فی میفرمود تا آنکه هفتاد باره و تقوی بکصد و هفتاد حکر
در ان طشت ریخت اهو الیان چون مکر زان حضرت از هر داده بودند حکم مبارکتر خون شده بود این شتر
دشته ان کینت و بکصد و هفتاد باره فر ریخت جناب امام حسین مضطرب گردید و زینب خوانون خرد
بر آورد و تمامی اهل بیت رسالت و از اولاد انچه از احادیث و اخبار رسیده ظاهر در سبط
خاک مضایبی که بگذرید ظاهر شاه لولاک واقع و سانیج شده با حدی از انبیاء مرسلین و اولیاء اولین و اخیر
نرسیده و در ذریه ظاهر انحضرت از مضایب و سوانح انچه از فرزندان امام حسین و از زنان بجناب زینب خوانون
رسیده و هیچ یک از شانندان رسالت نرسیده **مؤلفه** زان غم که دل حسین از ان پر خون بود زان
غم که فریز زینب محزون بود گردندی اگر صد یکی قسمت دهر ^{و تلفظت} همان بیرون بود زیرا که

جلد اول

۱۲۴

که ماتم جد بزکوار و پدر عالی مقدار و مناد در مهران و برادر باخان برآوردیدند الفصه بعد از اینکه هفتاد
پاره حکم امام علیه السلام بر طشت و پخت و وقت ارتحال روح شریفش با شیان قدر رسید سر خود را در کنار برادر
گذاشت و آغاز وصیت نمود پس گفت پس من قاسم را از زمین حاضر سازید چون او را نزدیک آوردند نظر بجانب او
افتاد بنوعی که نظارگیان بی اختیار گریستند و اشک سرخ بر عارض سبز انام امام جاری گردید و مانند آن
حضرت کبیری نگردم که جناب امام حسین در صحرائی که بلاد رهنکای که بکه و تنها ماند و جناب قاسم **الحسن**
بامداد عم مؤمن خود از خیمه بیرون آمد و چون نظر امام غریب بفرزند برادر افتاد چندان گریست که نزدیک شد
که بیهوش گردد و همانا که محاط اشرف آنحضرت آمد برادر بزکوارش امام حسن بیارهای آن حضرت در باره برادر
خود ایشیعیان حضرت امام حسن قاسم را از همگی فرزندان بیشتر دوست میداشت بجهت آنکه میدانست قرآنی کعبه
و فادای سلطان کربلاست پس فرزندشید خود قاسم را در بغل گرفت و فرمود زهی سعادت تو ای فرزند کرامتی
که در عم خود جانم افدا خواهی ساخت پس جناب امام حسین گفت که فاطمه دختر خود را بقدر قاسم نامزد نمائید بکامین ^{رکاب} آنها
زیرا که جمله او در ریاض جنان خواهد بود و امام حسین بموجب فرموده آن حضرت عمل نمود اینک بعضی از نایبین
دامادی قاسم را در کتاب اخبار ذکر کرده اند که چنان یافتند که چون اطاعت امام حسن جناب امام حسین لازم بود
و میدانست که آنحضرت و قاسم بدو چه شهادت برسند بجهت اقدام امر برادر نامور خود در رهنکام ابتدا و گرفتاری
صحرائی که بیا فاطمه دختر خود را بان حضرت تزویج فرمود که چون از دار فنا بدار بقا ارتحال فرماید وصیت آنحضرت
بعل آورده باشد پس امام حسن و ذاب اسرار امامت را با جناب تسلیم نمود و برادران و فرزندان را و ذاع کرد و بیک
برادران و خواهران و اقارب و عشایر و اصحاب ابرو مان برداری و اطاعت امام حسین امر فرمود و همه کجا
و چنان قبول کردند پس همانا روح شریفش از قبر بدن بشاخصان قدس نشین کرد **مؤلف** هنای اوج عز و جاه
خوبی نشین کرد اندر شاخ طوبی نزد آن مشهور چون ماه کنگان بمصر فریب حق گردید سلطان در آن
وقت برادران و خواهران آن حضرت بیک بار فریاد با آغاه و افغان و احسانه بر آوردند ذیقب و امر کلشوم مفعنها
از سر کشیدند و ناله و احتراف از سوز و مگر کشیدند سر و مظلومان مدعوش گردیدند و بجای اشک خون از دیده بارید
عباس علم با سمان افراشت و محمد حقیقه دست اندوه بر سر گذاشت قاسم و عروس از جنات محابوس و قبرین هزار گونه
اه و اموس شدند اصحاب و اقارب و عشایر تمامی جمع شدند و مثال عزای بکردن نمودند و اگر در صحرائی کربلا میبودند
و در رهنکای که شاه مظلومان بآبدن غرق در خون از پشت زین بر روی زمین نشستند و از ذکر جراحت و سنان ^{دید} سنان
و در خاک و خون میغلطیدند و با بحالت هر مطهرتر از فلعم بدن جدا کردند مرا سینه کوبه و اندوه ایشان بیشتر میبود
زیرا که برادرش نبود که نفس اطهر شر از خاک برآورد و بجان سپارد یاوری نبودش که دفع ضرر و اهل شقاوت را
از عترت ظاهر نماید عباس با سایر برادران بجان مملکت افتاده بودند و اصحاب و اقاربش طریقی شهادت را بهیچ
بودند از ابن عباس مرویت که چون حضرت امام حسن از دار فنا بدار بقا ارتحال نمود جناب امام حسین بموجب

وقایع بعد از وفات

۱۲۵

وصیت آن امام مظلوم و عبد الله جعفر و علی سپر خود را طلبد و آنحضرت را غسل داد و کفن پوشید و حنوط
پاشید و چون امام حسن آنحضرت را فرمود بود که جسد شریف آن امام انام را بر وضو مطهر خواهر عالم ببرد تا آمد
خود را ناز نماید خواست که در روضه منور حضرت رسالت را بکشد و آنحضرت را داخل نماید و آنرا
با فرزندان عثمان و فرزندان ابوسفیان و سایر بزرگواران شریف شادند و گفتند زانی میباشیم که عثمان مظلوم
خالی در بیقبع دفن شود و حسن با رسول در یک بقعه مدفون گردد این نخواهد شد تا نیزها و شمشیرها شکسته
شود و قرآنها از نبر خالی گردد و از دوزخیان بر در روضه جنان ایستاد جسد سید جوانان بهشت را از
روضه مطهر حیدر کواثر مانع گردیدند و ندانستند که مرخا که مدفن آنرا و روضه جنان و روح مطهر آنحضرت
در نزع پیغمبر آخر الزمان خواهد بود روح کرکان سگان از هم جداست متحد جانهای شیران
خداست هست احمد کجا باشد حسن کر بود در شهر دیگر یا وطن جای بود کرم نیران بود کوی احمد
بهر نشان زندگان بود ابن عباس میگوید که با ایشان در مقام گفتگو بودیم که ناگاه صدای نغمه شنیدیم پس شنیدیم
که اثر شرف و فتنه او ظاهر است و میاید چون نظر کردیم بر عایشه بود که عیش آنحضرت بر خود حرام نموده باجمعی سوار
و جلیبا جفا از روی بر انداخته و خود را مسلح ساخته **مؤلف** همچو اسما رسم شرموخته اشرانند
سینه اش فروخته جمله ناعمریان پیرانش سنگ بیدادتم در دامنش و مردم را آنحضرت بنال مینمود
بلی هرگاه مطلق حضرت رسالت نبود و از جمله زو جات مطهر میبود جرئت با تمام اینها داشت نمود ابن عباس میگوید
چون نظرش بمن افتاد گفت ای پسر عباس شما بر من جرات میسازید باید و میخواهید کسیرا داخل روضه رسول خدا
که من او را دوست نمیدارم و اگر عدو الله نبود اظهار دشمنی با افتخار اولیائی نمود گفتم که واسوئله بگردد سوار شتر
میشوی و بگرد بر استرو میخواهی نور خدا را در شانی ایملونی **مؤلف** افتاب بن نمیکرد دشمنان از حجاب
ظلم و کین خاملان کرداری باور از من اینکلام این حکایت را تو از قرآن بخوان برهدون آن یطوفون
الله یا فواهمم والله میم نوره و کوکرة الکافرون دیگر این چه خیالست که با دوستان خدا میخواهی جنگ کنی
و خود بشید امامت را از اسمان رسالت حاجب مانع شوی **مؤلف** ای پرده شرع از دیده رسوایی
دگر از دیده لغت نبود و طریقه نو بر رسم و حقوق رسیده تو بر ایملونی نیز در یک نبی حضرت رسالت آمد
خود را از استر انداخت و فریاد بر کشید که بخدا قسم که نمیکند از رحمت اللطین خدا در اینجا دفن نمائید تا بگوید میرست
و **مروست** که آن بیخیا اجازه امام حسن مجتبی را نیز از آن کرد و هفتاد تیر از جنازه آن امام کبره بر روی کشید
پس ما شام خواستند که شمشیرها بکشند و جنگ کنند امام حسین ^{شد} مانع فرمود که شما بخدا قسم میدهم که وصیت
برادر مرا ضایع نکنید و چنین میکنند که خونی ریخته شود **مؤلف** این دشمنان ای اله ما شام نیست وقت رزم
دشمن موقوف شد تا در زمین کربلا ایشان میان هیچ میدانند که رزم اله ما شام چه گونه واقع شد در زمین کربلا
پر بلا و چگونگی جان نثاری کردند با سر و سالا رشهدا **مؤلف** چه سوی مر که با خال دار میفتند بگ

جلد اول

۱۲۶

یکی از این چندین هزار میرفتند آه آنجا طراوردم و زمانی که تمامی اصحاب سعادت تاب سید الشهدا بدرجه
شهادت رسیدند و نوبت بالماشم از بنی اعوام واقوام و برادر زادگان آنحضرت رسید و مشغول و ذالک بیکدیگر
کردند پس همیشه فانی که در روز شهادت امام حسن مجتهد سرور شهدا در غلاف نموده بودند از میان کشیدند
و تا جان در بدن و روان در تن داشتند دقیقه از رسوم جان نزی فرنگ داشتند **مؤلف** بکران
سرزدان فخرزمن بود ضیاء چشم حق بن حسن بود بیستان امامت سر و ازاد شهید کربلا بود زانجا
چون دید که لشکر مخالف بزم کوارش نزدیک شده اند و آنحضرت آمد در خصت حماد طلیبی و مرچند مبالغه
و اسرار نمود فایده پزیر بود و آنحضرت او را مخرج کارزار فرمود تا اسم ما بوسه بخیم در آمد و با ما از آن افسوس سر
زبانوی غم فاده نشسته ناگاه آنجا طرش که پدید بر کوارش تعویذی بر باروی او بسته و سفارش فرموده که هر وقت
غم تو بنهایت رسد آن تعویذ را بکشا و بخوان تا دفع غم و الم تو کرد تا اسم چون دید که در جهان بوده غمی مثل امروز
با آنحضرت روی نموده آن تعویذ بیرون آورد و خواند **مؤلف** نوشته بود خطابی زنگاکت پدید بارها
سعادت قرین عزت بر که ایضاً کرامی بدشت کربلا چون بگری که بود غم بیکست تنها بان جناب بروی
و تا تو باری کن بخدمت سر هم خان شاری کن که دستکار ^{کوهن} شهادت است فدای او شدن از روزان
سعادت است ایضاً پدید وصیت من توانست که چون در صحرائی کربلا غم خود حسین را بیکر و تنهایی خطه
قرار بگیری و ساعتی بجای خود نشینی تا جان خود زانفای آن جان جهان تمامی چون جناب قاسم تعویذ را خواند
فی الفور خواست و بخدمت عم بزرگوار خود آمد و نامه پدید زان دست مبارک آنحضرت داد و در قله های عرش
قرنای اشخاب افتاد چون امام حسین خط بزرگوار خود را دید کران کردید و از بسیاری که بر نزدیک شد که آمد
کرد پس جناب قاسم زار خصت حرب داد و کیفیت شهادت آنحضرت در مجلس دیگر ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی
القصة جناب امام حسین جنازه امام حسن را بقبرستان بیع بر بردند و در انجامد فون ساختند ایگاش در حصار
کربلا بر روی از برای آنحضرت نیز میبود که بعد از اینکه بدرجه شهادت رسید متوجه دفن آنحضرت میگردد
روز سه شب جسد مطهرش در اقباب کربلا نمی بود دست جور بیجران جسد مطهر شرعاً بران نمی نمود **باب**
دوم در بیان کیفیت ولادت و شهادت و ارتابنا امر سلیز و حکر کوشه حضرت خاتم النبیین ان نبیا
مندی که از شدت ظهور عشق حضرت بنیاز مضایبتش از حد افزون و نوابش از اندازه بیرون بود ما شد آدم
بنام فرزند گرفتار و چون نوح از جفای قوم دوزار مثال خلیل باقی بیداد کافران قریب و شبیه کلم در نیاید
سگر داف عین بقصوب لواز پر دور و بسفکر دار از پدید مجرب ابوبابین بلپاش نامعدود مسیح صفت گرفتار
قوم مجود و بد انچه احمد مختار از مشرکان دید و کشید انچه حیدر گزار از مخالفان کشید یعنی نصر انچه امیر ابی عبد الله
الحسن علیه السلام و این باب مشتمل بر چند مجلس است **مجلس اول** در ذکر ولادت با سعادت آنحضرت **مجلس اول**
بشرقیات بولاده سبطه سید الکونین و نور الارض و السماء بمصیبا وجودش منسب انچه زافع اعلام المذنبه و شفا

تولد شد جناب عبد الشهداء

يوم القيمة ابى عبد الله الحسين عليه السلام **مولف** شعی که از جهان رشت جان شد زمین نیرب
 از آسمان شد ضیاء دیده بعباید زهر نیکوتری نیکوتر آمد فروغ شمع بزم انما اوست سرور
 خیر النساء اوست عزیز کشور مصر شهادت بنقد جان خریدار شفاعت القصة احادیث موثقه
 که اسانیدان بمصوم رسیده است که جناب امام حسین ^{علیه السلام} شش ماهه متولد شدند و بخت رسیده است که فاصله
 میان امام حسن و امام حسین علیهما السلام بقدر مدت حمل بود و مدت حمل امام حسین شش ماهه بود که آیه
 شریفه و حمله و فیضه تثلثون شهرا لحق اذ ابلغ اشده و بلغ از یسین سنه قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک
 الّتی انعمت علی و علی و الذی وان عمل صالحا لیرضیه و اصلح لی فی ذریعتی در شان اوست یعنی مدت حمل
 و شیراز گرفتن اوسی ماه بود تا چون بجد قوت و عقل رسید ^{باین} و چهار سال از عمر او گذشت گفت پروردگار الهما
 کن و توفیق ده مرا که شکر کنم نعمت ترا که انعام کرده بر من و بر پدر من و اصلاح کن از برای من بعضی از ذریت
 مرا که هرگز ذریت و امامی بودند و از قرار توفیقی که حضرت صاحب الامر با ابو القاسم بن علای مدانی نوشته اند
 در روز پنجشنبه سیم شهر شعبان در سال چهارم هجرت نبویه در مدینه طیبه تولد آنحضرت شد در اواخر حاملگی
 رب جلیل جناب جبرئیل بشارت ولادت آنحضرت را بر رسول مجید مبرسانید روزی حضرت رسالت نشا و لا
 فرمودند که با علی بشارت باد ترا بفرزندى که نامه شفاعت بنام نامى اوست و بعد از سر و نو و مادر و برادر اهل
 شقاوت چمن شهان در درشت کر بلا از خون حلقه نشسته او سپید خواهند نمود و بی جمله و تابع همان سوره ^{کریم}
 و ابیان فرمودند حضرت شاه مردان محزون شدند و عرض نمودند که بار سؤل الله من الخیاح بچنین فرزندى ^{نخستین}
 بسند معتبر سیم مرتبه جناب مقدس نبوی اظهار و تکرار امر الهی را فرمود الخ لا مکف با علی دل خوشدار که او را
 فرزندان خازنان علوم اولین و آخرین و وارثان انبیاء مرسلین خواهند بود شاه ولایت راضی بنا **مولف**
 که چه این کلزار غم دار در هزاران خارها کلبش را صد هزاران گل بود بر شاخسار جناب رسالت اظهار
 این بشارت جناب سیده النساء العالمین فرمودند جناب فاطمه زهرا عرض نمودند که ای پد **مولف**
 من بزیر بال نازان بیضه زلفون پر دم کاسمان از بر ز کین در اشیان نکذارش جناب رسالت بنامی فرمودند
 که با فاطمه خوش باش که آنچه را خداوند عالمیان با و کرامت مبرماید هیچ یک از او صبا نداده او و فرزندان ^{بنده}
 دین و خازنان علوم اولین و آخرین خواهند بود و جایزه شهادت در روز جزا شفاعت امتان غاصبی من خواهد
 بود چون ذکر شفاعت امت شد جناب فاطمه عرض نمودند که ای پد **مولف** هزار کلین مرزا ضمیمه خاد
 شود که امت تو در آن روز دستکار شود پس نطفه آن در شاهوار در صدف عصمت و افتخار قرار گرفته در
 شب جمعه سیم شهر شعبان چهار سال از هجرت مقدمه گذشتیم ال عباس شش ماهه متولد شد و هفت اقلیم جهان از غیر
 هشت روضه چنان فرمود و نم ما قال المؤلف رحمه الله علیه سحر کز استین آسمان سحرچهره مویی مثال
 غرض تابان بویف شد جهان را ^{باین} مسیح اساجان کز شفق برهن مگر عیان شد طلعت مسطحی در دامن

نقای فرمود
 مرتبه هجرت